

امروز با مولانا

نقش حق را هم به امر حق شکن تو ترازوی ادخسو بوده‌ای عرضه کن بر من شهادت را که من بر زجاجه دوست سنگ دوست زن بل زبانه هر ترازو بوده‌ای مر ترا دیدم سرافراز زمن

برش

آنچه را دوست داریم نیست

اندا بر ابراهیمی

چرا که آنچه تکرار می‌شود، بدون تفکر تکرار می‌شود، ممکن نیست خوب باشد چیزی نگرانگیزتر از عادت به آنچه که دوست داریم نیست، نقلی که به نقاشی کردن عادت کند یک حیوان خالص است و نویسنده‌ای که به نوشتن این شد که برای کلمه «عادت» را برداشتم، جمله به این صورت درآمد:



یک شب همه کافه‌ها را از همه گوشه‌ها و پستی و کوکچم جمع کردم، پاره‌پاره کردم، دور ریختم و به‌جای آنها یک جمله خیلی بزرگ نوشتم: «هن تصمیم گرفتیم عادت‌های بد را ترک کنیم»

و چند روز بعد کمی تعمیرش کردم «هن تصمیم گرفتیم تمام عادت‌هایم را ترک کنیم»

از کلمه «عادت» بدم می‌آمد چشمم را ازاز می‌داد، روح در مدهم، راو مرا به وحشت و اضطراب می‌انداخت، اصلا از این کلمه خجالت می‌کشیدم، انسان برای تسلیم شدن به تکرار نیامده است، حتی مغلوب تکرار خوب‌ترین چیزها نباید شد.

بعد جملاتی را یافتیم که وحشت مرا از لغت «ترک کردن» نیز تسکین می‌داد:

«من بر خود غلبه خواهم کرد»

«برشی از کتاب «فرداشکل امروز نیست»

ستون بی مناسبت

تهیه کنندگانی که برای پورسانت می آیند



خوشبختیم، ظاهرا اثر است ساخت‌افزای حامی موجود برای داشتن یک سینمای خوب یعنی جایی که فیلم‌ها در آن به نمایش در می‌آیند به سر و سامان برسند، وقتی قرار می‌شود فیلم‌های سینمایی در چنین سالن‌هایی به نمایش در بیایند، مطمئنا کارگردان‌ها و تهیه‌کنندگان به ساختن فیلم‌های با وقار میسر است می‌کنند. در حال حاضر اگر آن فیلم‌ها جدید در مقایسه با فیلم‌های دهه قبل فروش کتری دارند، وقتی تهیه‌کننده حرف‌های بیاید، فیلم‌هایی می‌سازد که شامل مرور زمان شود و اگر آن‌ها به یک نوبت محدود نشود، من به آقای ابوبکر، رئیس سازمان سینمایی خوشبختیم، آدم‌هایی که دور و بر او هستند، افراد کاربلد و هوشمند و تلاش‌ورستان را می‌کنند، ما باید آستین بالا بزنیم و دست‌هایمان را به هم بدهیم، هم قسم شویم و سینما را به دهه ۶۰ برگردانیم.

خارج شده‌اند. امروز دیگر خبری از تهیه‌کننده نیست. امروز سینمای ما تعدادی سرمایه‌گذار دارد، آنها می‌آیند تا پورسانت بگیرند و از کارشان پول در بیاورند. سرمایه‌گذار در چنین موقعیتی سرمایه‌گذاری روی سبزه‌چینی، پیاز، دارو و سکه با فیلم ساختن برایش تفاوت چندانی ندارد، آدم‌ها تا سرمایه‌گذاری کنند، همس و وقتی در سینما تهیه‌کننده واقعی وجود نداشته باشد، افرادی به عنوان هنرمند وارد سینما می‌شوند که اصلا حرف کار نیستند. هدف اصلی آنها سینما نیست، هدف سودآوری از قبل حاشیه‌های موجود در حوزه سینماست. به همین دلیل فیلم‌هایی که در دهه اخیر ساخته شده‌اند اگر آن «یک» هستند یعنی خبری از اگر آن «دو» و «سه» نیست، با این وجود من خوشبختیم، من به حضور سال‌های سینمای که امروز در پردیس‌های فرهنگی ساخته شده‌اند

سینما کار خودش را انجام خواهد داد. مردم باید درون سینما چیزی را ببینند که درون جامعه وجود دارد. گاهی اوقات در فیلم‌های سینمایی خانواده‌ای را نشان می‌دهیم که شاید در دنیای واقعی تعدادشان در قیاس با جمعیت غالب جامعه قابل چشم‌پوشی باشد، مثلا دختری را می‌بینیم که با پول پدر، یک بز چند صد میلیون تری می‌شود و... ارتباط بین مادر، دختر، پسر و پدر ارتباطی که امروز در میان همسایه‌ها و فامیل می‌بینیم نیست. بنابراین قابل باور بودن ماجرا تا حدود زیادی نادیده می‌زند و این سینما و شخصیت‌های سینمای برخورد چندانی ندارد، در این میان تماشاگر آن قدر نسبت به بازیگر احساس دور بودن می‌کند، که خبری از همدان‌پنداری نیست.

آدم‌های حرفه‌ای سینمای ما از این سینما می‌پرزدانند. همین ادبیات اگر وارد سینما شود، تا به حال به ویژگی اصلی که سالن سینما دارد فکر کرده‌ایم؟ سالن سینما مکانی است که افراد در آن گرد هم می‌آیند و بعد از خاموش شدن سینما فیلم می‌بینند. احساس امنیت داشتن در چنین فضایی نکته مهمی است. سینما ما برگزار می‌رسمی که در آن انجام می‌شود دوست داشتنی است. سناریوی کار سینمایی باید از بن جامعه بیرون بیاید، ادبیات شفاهی هم باید همان چیزی باشد که مردم با آن زندگی می‌کنند و به خرید، فروش، از نواح و... می‌پردازند. همین ادبیات اگر وارد سینما شود،

مجید مظفری  
بازیگر



بک خبر | یک نگاه

مسئولی که از مردم عذر خواهی کرد

در سیستم مدیریتی و از تخته‌ها، سازمان‌ها که با چنین مشکلی آردی کشور ما چندان مرسوم نیست که مسئولی به دلیل اشتباه مدیریتی یا هر خطایی که در سازمان مربوطه‌اش عمدا یا سهوا رخ داده است، عذر خواهی کند، دست کم ما که چندین سال در رسانه‌ها کار کرده‌ایم چنین واکنشی را ندیدیم، باید به ندرت واکنش‌شود بود است. تتری که در اختیار اجتماعی امروز نظرم را جلب کرد، عذر خواهی شهرداری تهران از دارندگان کارت تخفیف مترو بود. مجاری این عذر خواهی از این قرار است که روز چهارشنبه تعدادی از کارکنان مترو اعلام کردند هنگام استفاده از کارت‌های تخفیف تخفیف‌داری که شخصی‌سازی شده‌اند، با پیام «لیست سبانه» مواجه شدند که برای رفع این اشکال، باید به ایستگاه متروی سبانه مراجعه کنند. اختلالی که در سیستم کارت‌های الکترونیکی مترو اتفاق افتاد، شاید چندین بحران و مشکل فرین نباشد که مسئولی بخواد بازش توضیح بدهد، اما اقدام این مدیر در عذر خواهی از مصرف‌کنندگان این کارت‌ها بسیار ارزشمند است، باشد که دیگر مسئولان هم یاد بگیرند و به جای توجیه‌های گوناگون به شعور اجتماعی روابط عمومی مغفوت حمل‌وقفل و ترافیک شهرداری تهران ضمن عذر خواهی از دارندگان

اوج ادب در شبکه‌های اجتماعی

جنب احترام را در گفت‌وگوها و انتشار نظر ایشان رعایت نمی‌کنند. آموخت، نه، پتیر است جمله قبلی ام را تصحیح کنید، برای من نکته آموزنده پاسخ دادن به این سوال بود که چگونه می‌توان گفت‌وگو کرد و وقتی جانب احترام از طرفین رعایت نمی‌شود، این تجربه جالبی بود که در عین تمام مذمت‌هایی که برای شبکه‌های

حضور در چنین فضایی ارایه هم اتلاف وقت و غیرمفید بودن حضورهای مستمر در چنین فضاهای است. اما امروز اتفاق عجیبی افتاد. امروز حضور در شبکه اجتماعی به من چیز تازه‌ای آموخت. حضور چند دقیقه‌ای من در این فضا توجه گفت و گوی صریح با کسانی که با حضور در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی

رضا امیرخانی  
نویسنده



به‌عنوان یک شهروند ایرانی، همواره از حضور در شبکه‌های اجتماعی برهیز داشته‌ام. اصلی ترین دلایلی که می‌توانم برای امتناع از

شاطر

کم آبی در کهگیلویه و بویر احمد



امروز به چی فکر می‌کنی؟

کرد. مگر در این شهر چه اتفاقی افتاده که بعضی از عکاسان حتی جرأت حمل دوربین با انداختن دوربین روی گردن خود را ندارند. عکاس مگر می‌تواند بدون دوربین کارش بدهد. اما عکاس‌ها در حال نشان دادن نقطه‌های تاریک یک شهر هستند. آنها با نگاه تیزبینشان می‌خواهند واقعیت جامعه را نشان دهند اما عده‌ای نقش آنها را نادیده می‌گیرند. ترس یکی از احساسات همیشه این روزهای من و ما است. مردم دانش‌مان می‌خواهد پنهان شوند. خودروهای شهر سفید شده‌اند. چرا این اتفاق می‌افتد؟ چرا وقتی خودرو فرم رنگی از کنارمان رد می‌شود ما ۴ چشم دیگر هم فرض می‌کنیم و به آن نگاه می‌کنیم؟ همه می‌خواهند درون هم گم شوند. خودروها همه خاکستری و سفید هستند. این نوعی ترس را هویدا می‌کند. آنها از شهر می‌ترسند و نمی‌خواهند دیده شوند. تهران دارد سفید می‌شود. خودروها و خانه‌ها دارند سفید می‌شوند. این شهر دیگر زیبا نیست. شادی دل و جان ما شهروندان این شهر خاکستری و سفید رفته است. مدت‌هاست خنده‌هایی از تبه دل نمی‌بینیم. اگر اندیشه بازگشت به شادی و ایخند را داریم باید شادی بیافرینیم. باید مردم را شاد کنیم. هنر، موسیقی و جشن‌های گاه و بی‌گاه می‌تواند ما را به امیدوار کند. ترس از آن دست حالت‌هایی است که در کنار تنهایی آدم را از دور نابود می‌کند. ترس حبس و حال بد و سبانه و درناکی است. راه عبور و راه فاصله گرفتن از این راه‌های است. مردم باید رها شوند، نباید ترس ترس مجاهد شوند.



تهران دارد سفید می‌شود

نشان دادن سیاهی باشد، تا زمانی که سیاهی وجود نداشته باشد عکاس نمی‌تواند سیاهمانی کند. بنابراین کار عکاس نشان دادن آن چیزی است که وجود دارد. مهم‌ترین چیزی که ذهن مرا به‌عنوان عکاس به خود مشغول کرده این است که نحوه برخورد با عکاس‌هایی که برای ثبت مددغه‌های اجتماعی و کمک به جامعه مشغول کار هستند، اصلاح شود. در پارک‌های موزه با کارت دانشجویی و خبرنگاری نمی‌شود عکاسی

اجتماع تلاش می‌کنند. حتی کسانی که از درها و رنج‌ها تصویر می‌گیرند در تلاش‌اند تا این تصویر استراجه بودن حضورهای مستمر در چنین نشان ندان سیاهی را خوبی برای از بین بردن آن است؟ از نظر یک عکاس باید بگویم برخورد برخی از مسئولان و نیروهای انتظامی با عکاس‌ها چندین مناسب نیست. گاهی اوقات برخی از افراد نیروی انتظامی به پنهان‌سازی اجازه فعالیت به عکاسان را نمی‌دهند. با فرض این که این کار

پیمان هوشمندزاده  
عکاس



حرفه من عکاسی است. بیشتر وقت خودم را با این کار می‌سپری می‌کنم. سال‌هاست این کار را انجام می‌دهم و کارم را دوست دارم. اما مدتی است دارم به مظلوم بودن عکاس‌ها فکر می‌کنم. به مظلوم بودن کسانی که در راه بهبود وضع